



Persian Identity Aspects in Delgosha's System of Poems based on Shahnameh's Ferdowsi Re-creations

- Zekrollah Mohammadi** *  Associate Professor, Department of History, Al-Zahra University, Tehran, Iran
- Amir Hossein Hatami**  Assistant Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran
- Mohsen Parvish**  Lecturer, Department of History and Sociology, Mohaghegh Ardabili University, Ardabil, Iran

Abstract


Poetic historiography has been formed as one of the historiographical forms of the Mongolian period, following the advent of historiography. In this historiography, as its name implies, history is written in order. The poetic historiography provides a lot of information about the reconstruction of some of the historical events of this time and in terms of showing evidence of the revival of the Iranian and the Persian language. Although the Ilkhani and Timurid periods are the most important periods in Iran's poetic historiography, and many epopees have been created in this age, this kind of historiography has been less studied by researchers. The present research seeks to study the ideas of Iranian identity by a descriptive-analytical method in the poem called Daftar Delgosha by Saheb Shabankareh. The results of the research show that, in Saheb Shabankareh's opinion, the history and historical past have played the most important role in the restoration and reconstruction of the Iranian identity in Islamic times. The deep view of the poet towards Ferdowsi and the influence of Shahnameh have led him to repeatedly refer to the characters and heroes of Shahnameh in his poem. Sometimes even his heroes consider themselves superior to the champions of Shahnameh.


Keywords: Iranian identity, Delgosha's Daftar, Shahnameh Ferdowsi, Saheb Shabankarei.


* Corresponding Author: ze.mohammadi@alzahra.ac.ir

How to Cite: Mohammadi, Z., Hatami, A. H., Parvish, M. (2021). Persian Identity Aspects in Delgosha's System of Poems based on Shahnameh's Ferdowsi Re-creations. *Literary Text Research*, 25(89), 87-114. doi: 10.22054/ltr.2020.36656.2448

سیمای هویت ایرانی در منظومه دفتر دلگشا با تکیه بر بازآفرینی‌های شاهنامه فردوسی

ذکرالله محمدی*  دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

امیرحسین حاتمی  استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

محسن پرویش  مدرس، گروه تاریخ و جامعه‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

چکیده

تاریخ‌نگاری منظوم به عنوان یکی از اقسام تاریخ‌نگاری از دوره مغول به بعد به دنبال رونق تاریخ‌نگاری شکل گرفته است. در این تاریخ‌نگاری همانطور که از اسم آن بر می‌آید تاریخ به صورت نظم نوشته شده است. تاریخ‌نگاری منظوم هم از جهت بازسازی برخی از حوادث تاریخی این زمان و هم از لحاظ نشان دادن شواهدی از احیای روح ایرانی و زبان فارسی اطلاعات زیادی به دست می‌دهد. با وجود اینکه دوره ایلخانی و تیموری از مهم‌ترین دوره‌های شاهنامه‌سرایی و تاریخ‌نگاری منظوم در ایران است و منظومه‌های تاریخی بسیاری در این عصر به وجود آمده‌اند، اما این نوع تاریخ‌نگاری، کمتر مورد پژوهش محققین قرار گرفته است. این پژوهش بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی به انگاره‌های هویت ایرانی در «منظومه دفتر دلگشا»ی صاحب شبنکاره‌ای بپردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد در نظر صاحب شبنکاره‌ای، تاریخ و گذشته تاریخی مهم‌ترین نقش را در احیا و بازسازی هویت ایرانی در دوران اسلامی داشته است. نگرش عمیق شاعر نسبت به فردوسی و تحت تأثیر شاهنامه باعث شده است تا او بارها در منظومه خود به شخصیت‌ها و قهرمانان شاهنامه اشاره کند و گاهی حتی ممدوحان خویش را برتر از پهلوانان شاهنامه هم می‌داند.

کلیدواژه‌ها: هویت ایرانی، دفتر دلگشا، شاهنامه فردوسی، صاحب شبنکاره‌ای.

مقدمه

از اواخر قرن ششم و به ویژه از عهد مغول به بعد به دنبال رونق تاریخ‌نگاری، نهضتی در عرصه شاهنامه‌نویسی تاریخی به راه افتاد و آن تاریخ‌نگاری منظوم بود. برخی از این منظومه‌ها عبارتند از: چنگیزنامه یا شهنشاه‌نامه از احمد تبریزی (۱۳۹۷) تاریخ منظوم مغول از شمس‌الدین کاشانی (۱۳۹۹) ظفرنامه حمدالله مستوفی (۱۳۸۰) غازان‌نامه اثر نورالدین بن شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱) تاریخ‌نگاری منظوم در این دوره بسیار مورد توجه شاعران، تاریخ‌نگاران و حتی حاکمان قرار گرفته بود. شاید یکی از علت‌هایی که تاریخ‌نگاری منظوم در عصر مغول رشد پیدا کرد، این بود که مغولان با این شیوه چندان بیگانه نبودند به طوری که بیلک‌ها (سخنان خان) غالباً به شیوه منظوم یا نثر مسجع نوشته می‌شد و همین زمینه‌ها در جامعه ایرانی به رونق تاریخ‌نگاری منظوم در این دوران انجامید.

نهضت تاریخ‌نگاری منظوم در عهد فترت و دوره تیموری به حیات خود ادامه داد. در دوره فترت میان سقوط ایلخانان تا ظهور تیموریان، سلسله‌های زیادی روی کار آمدند که برخی از آنان به فرهنگ و ادب توجه می‌کردند. صاحب‌شبانکاره‌ای کتاب منظومه دفتر دلگشا را به تبع از شاهنامه فردوسی به رشته تحریر درآورده است. شبانکاره‌ای با این کار به دنبال بازیابی هویت ایرانی بوده است.

هویت ایرانی از جمله مباحث بسیار مهم و قابل توجهی بوده که در طول تاریخ ایران مورد توجه مورخان و نویسندگان برجسته بوده است. هویت ایرانی به معنای دلبستگی عاطفی و تعهد نسبت به میراث فرهنگی، میراث سیاسی و تبار مشترک ایرانی است. در پژوهش حاضر، تلاش بر این است که هویت ایرانی براساس تعریف ارائه شده در منظومه دفتر دلگشا مورد کنکاش و بررسی شود. محور اصلی این مقاله بر پایه‌هایی استوار است که از پاسخ به پرسش‌های زیر به دست آمده است:

- ایران باستان چه جایگاهی در اندیشه صاحب‌شبانکاره‌ای دارد؟

- عوامل اصلی توجه صاحب‌شبانکاره‌ای به هویت ایرانی چه بوده است؟

۱. پیشینه پژوهش

در باب تأثیر شاهنامه بر شاعران و مورخان ایران اسلامی کتاب‌ها و مقالاتی نگاشته شده است، اما مهم‌ترین اثری که نزدیک به این پژوهش نگاشته شده، مقاله‌ای تحت عنوان «دفتر

دلگشا و تلمیحات شاهنامه‌ای آن» نوشته رضا غفوری (۱۳۹۶) است. نویسنده در این مقاله بر آن بوده است تا تأثیر شاهنامه فردوسی بر دفتر دلگشا و مؤلف آن را به تصویر بکشد. ناصر تکمیل همایون (۱۳۵۷) نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «آشنایی با شبانکارگان (معرفی و تحلیل دفتر دلگشا)» به صورت مختصر به معرفی کتاب و مؤلف آن پرداخته است. اخیراً کتاب دفتر دلگشا به تصحیح و بررسی غلامحسین مهربانی و پروانه کیانی به چاپ رسیده است. تصحیح و بررسی این اثر موضوع پایان‌نامه کارشناسی ارشد پروانه کیانی، دانشگاه پیام نور نیز بوده است. در این کتاب نویسندگان به تاریخ سیاسی شبانکاران و مطالب کتاب اشاره کرده‌اند. چاپ دیگری از کتاب دفتر دلگشا نیز به تصحیح محمدباقر کمال الدینی در انتشارات کمال منتشر شده است.

۲. معرفی دفتر دلگشا و مؤلف آن

دفتر دلگشا تألیف صاحب شبانکاره‌ای درباره حاکم شبانکاره مبارزالدین به رشته تحریر درآمده است. نسخه خطی دفتر دلگشا در کتابخانه آکادمی علوم تاجیکستان موجود است. کار سرودن این منظومه در سال ۷۲۰ قمری به پایان رسیده است. خود شاعر در این باره می‌نویسد:

سر سال بد ماه اردیبهشت
که صحن سرای دلم شد بهشت
ز هجرت کنون هفتصد و بیست سال
گذشته است از آن سان که بودست حال
(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹)

صاحب هنگام سرودن دفتر دلگشا ۹۵ سال سن داشته و بنا به گفته خود روزهای سختی را سپری می‌کرده است به طوری که مرگ را در پیش چشمان خود می‌دیده است:

چو دارم که بر سه سی سال و پنج
ز گیتی ندیدم به جز درد و رنج
... کنون دل بیاید نهادن به مرگ
رها کرد باید بسی بار و برگ
(همان)

منظومه دفتر دلگشا حدود ۱۱ هزار بیت دارد و سیر تاریخی آن تا دوران سلطنت شاه مظفر شبانکاره‌ای می‌رسد. این منظومه نه تنها در باب ادبیات قرن هشتم اطلاعات فراوانی

به دست می دهد، بلکه درباره ملوک شبانکاره و شناخت آنها بسیار بااهمیت است. از زندگی نویسنده این منظومه تاریخی اطلاعات چندانی در دسترس نیست، اما همان گونه که خود اشاره می کند، نامش «صاحب» بوده است:

پدر زان مرا نام صاحب نهاد که هستم یکی مرد صاحب نهاد
(همان)

صاحب شبانکاره‌ای نام کتاب خود را «دفتر دلگشا» ذکر می کند:

قلم برگرفتم به نام خدای نبشتم یکی دفتر دلگشای
.. که تا آدمی زاده باشد به جای بود نام این دفتر دلگشای
(همان)

همچنین در جایی دیگر از این منظومه به نام «گهرنامه» یاد می کند:

به نظم آورم نامور نامه را که خوانند آن را گهر نامه را
(همان)

دفتر دلگشا همانند منظومه‌های پیشمار تحت تأثیر و به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده و این تحت تأثیر فردوسی بودن در سرتاسر کتاب مشهود است. صاحب در دفتر دلگشا تاریخ شاهان گذشته را به نظم درمی آورد. وی درصدد احیای هویت ایرانی است. صاحب بارها به شخصیت‌ها و قهرمانان شاهنامه فردوسی اشاره می کند (همان).
صاحب، روزگار خود را با عصر فردوسی مقایسه می کند و معتقد است همان طور که فردوسی در آن عصر طلایی مورد استقبال محمود غزنوی قرار نگرفته، او نیز مورد بی‌رحمی قرار گرفته است. از نظر صاحب، کسی که هنر و دانشی در عصر خود داشته باشد، همواره باید در سختی باشد. در کل صاحب شبانکاره‌ای بسیار از روزگار و زمانه خود شکوه می کند:

چو فردوسی اندر چنان روزگار ز محمود غزنی چنین دید کار
من اندر چنین روزگاری که هست به نام که گیرم قلم را به دست

به نام که گویم سخن در جهان چنین چند رانم سخن در نهان
... هنر عیب گشت اندر این روزگار بسوزم کنون کلک گوهر نگار
(همان)

۳. هویت ایرانی و مؤلفه‌های آن

هویت مقوله‌ای است که با گذشته تاریخی، سرزمین، مشخصه‌های فرهنگی و سیاسی ارتباط تنگاتنگی دارد. هویت ملی را فرآیند پاسخگویی آگاهانه یک ملت به پرسش‌های پیرامون خود، گذشته، کیفیت، زمان، تعلق، خاستگاه اصلی و دائمی، حوزه تمدنی، جایگاه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، گرایش‌ها و نگرش‌های مثبت به عوامل و عناصر و الگوهای هویت‌بخش و یکپارچه‌کننده در سطح هر کشور به عنوان واحد سیاسی می‌دانند (میرمحمدی، ۱۳۸۳) مایکل استفورد^۱ معتقد است مطالعه تاریخ می‌تواند میهن‌پرستی و حس هویت جمعی ما را تقویت کند (استفورد، ۱۳۸۷).

بسیاری از نویسندگان داخلی و خارجی مؤلفه‌های زیادی را برای هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری مورد توجه قرار می‌دهند. میلز^۲ «وطن دوستی»، «داشتن تاریخ و قدمت تاریخی»، «جغرافیای تاریخی و طبیعی» و «داشتن هویت فعال» را به عنوان مؤلفه‌های هویت ملی ذکر می‌کند (میلز، ۱۳۸۳). اسمیت^۳ ویت ملی را متضمن میزانی از ثبات و همانندی در طول زمان می‌داند که تغییر آن فقط در درون مرزبندی خاص و به دور از هرگونه تغییر و به صورت بطنی می‌تواند اتفاق بیفتد (اسمیت، ۱۳۸۳).

بسیاری از نویسندگان داخلی و خارجی مؤلفه‌های زیادی را برای هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری مورد توجه قرار می‌دهند. داریوش آشوری هویت باستانی را عنصر اصلی تشکیل‌دهنده هویت ایرانی می‌داند (آشوری، ۱۳۸۷). بسیاری هم نقش فرهنگ را در تکوین هویت ایرانی برجسته می‌دانند. عده‌ای زبان فارسی را مهم‌ترین عنصر احیای هویت ایرانی می‌دانند (مسکوب، ۱۳۸۷ و اشرف، ۱۳۸۳). البته باید توجه داشت که هویت ملی و ایرانی امری طبیعی نیست، بلکه چارچوبی اعتباری است که از طریق تاریخ و به واسطه روایت تداوم پیدا می‌کنند. در واقع سنت‌ها، زبان، تاریخ، مذهب و... بدان معنا می‌بخشند. عده‌ای فرهنگ

1- Stanford, M.

2- Mills, S.

3- Smit, A.

را عنصر احیای هویت ایرانی می‌دانند؛ «فرهنگ است که پای می‌افشارد تا بماند حوادث می‌آیند و می‌روند» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۶). بنابراین، هویت ایرانی را می‌توان احساس وابستگی به سرزمین، تاریخ، فرهنگ و شناساندن خود به دیگران و متمایز دانستن خود از دیگران نامید (احمدی، ۱۳۸۸).

۴. زمینه‌ها و علل توجه مورخان به هویت ایرانی

در باب توجه مورخان به هویت و نمادهای ایرانی در عصر مغول می‌توان اظهارنظرهای مختلفی را مطرح کرد. اینکه این توجه ناشی از آگاهی و کاملاً عمدی صورت گرفته است یا اینکه مورخان این دوره هیچ‌گونه عمدی نداشته‌اند و ناخودآگاه به مسائل هویتی اشاره کرده‌اند که با توجه به قراین، نظر اول محتمل‌تر به نظر می‌رسد. مورخان و دیوان‌سالاران ایرانی در صدد احیای ایران‌زمین بودند به همین دلیل به جای جبهه‌گیری مستقیم با مغولان کوشیدند تا مغولان را با فرهنگ ایرانی آشنا کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها در پی ایرانی کردن مغولان بودند. گسترش تاریخ‌نگاری منظوم با توجه به بازآفرینی‌های شاهنامه فردوسی که تا قبل از دوره مغول تا حدودی به دست فراموشی سپرده شده بود نیز می‌تواند ناشی از همین خودآگاهی ایرانی باشد. در واقع در پشت اقدامات مورخان این دوره یک اندیشه و فکری نهفته است. با همه این تفاسیر، توجه مورخان به هویت ایرانی به دلیل بسترها و زمینه‌های مختلفی است که به مهم‌ترین آن‌ها در ادامه پرداخته خواهد شد.

۴-۱. سقوط خلافت عباسی و بحران هویت دینی

بدون شک یکی از حوادث مهم جهان اسلام در قرن هفتم هجری سقوط خلافت عباسی به دست مغولان است. حمله مغول پیامدهای مختلفی را برجای گذاشت. از کشتار و قتل گرفته تا آوارگی و بی‌خانمان شدن، اما یکی از پیامدهای مهم این هجوم، سقوط خلافت عباسی و قتل خلیفه عباسی، مستعصم به دست مغولانی است که مورخانی همچون ابن اثیر آن‌ها را کفار می‌دانند. گزاره‌گویی نیست اگر بگوییم در نظر مورخان این عصر، انقراض خلافت عباسی بیشتر از کشتار و قتل و غارت مسلمانان جلوه‌گر شده است. بعد از انقراض خلافت عباسی، خلافت به مصر منتقل شد، اما هیچ‌گاه نتوانست آن قدرت و عظمت خلافت عباسی مستقر شود. خلافت عباسی حتی به ظاهر هم می‌توانست عاملی برای وحدت جهان اسلام تلقی شود. بنابراین، هضم اضمحلال خلافت عباسی برای برخی از مورخین سخت بود.

مسئله‌ای که تا دوره‌های بعدی نیز تداوم می‌یابد. چنانکه روزبهان خنجی ظهور جریان‌های مذهبی عصر خود را ناشی از بحران هویت دینی می‌داند که با سقوط خلافت عباسی توسط مغولان آثار شریعت پروری از بین می‌رود (خنجی، ۱۳۸۲). مسئله سقوط خلافت برای مورخین سنی مذهب خیلی گران می‌آید. آنان تیره‌بختی‌های مسلمانان را نبود خلیفه می‌دانند. همین امر، عامل مهمی بود تا مورخان برای پر کردن این خلأ به هویت ایرانی توجه کنند؛ مسئله‌ای که به صورت تلویحی می‌توانست مورد نظر و حمایت مورخان ایرانی همچون خواجه رشید و خواجه نصیر و جوینی هم قرار بگیرد؛ به طوری که جوینی در تاریخ جهانگشا فصلی را تحت عنوان «کیفیت واقعه بغداد» به این مسئله مهم اختصاص داده است.

به عبارت دیگر، انقراض خلافت عباسی مقارن با گسترش قلمرو ایلخانان به مرزهای سنتی ایران، این زمینه و بستر را فراهم کرد تا مورخان و جغرافی‌دانان بر هویت ایرانی تأکید کنند. نکته جالب توجه در این مسئله، مشخص کردن هویت متمایز تاریخی این است که بعد از ساسانیان این اولین باری بود که مفهوم ایران‌زمین به مثابه مرزهای جغرافیایی ایران باستان مطرح می‌شود؛ مسئله‌ای که در دوره‌های پیشین سابقه ندارد.

۲-۴. ایرانی کردن مغولان

وقتی ایرانیان و مورخان ایرانی توان مقابله با مغولان را نداشتند، پس بهترین راه در آن بود که آنان را تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار دهند. به عبارت درست‌تر، آن‌ها را ایرانی کنند. این مسئله می‌توانست از سویی ایران را از نابودی و تخریب نجات دهد و از سوی دیگر، مانع از بین رفتن فرهنگ و هویت ایرانی شود. البته برای تحقق بخشیدن به این امر باید یکسری شرایط و بستری فراهم می‌شد. در ابتدا باید حکام مغولی متوجه می‌شدند که جانشین چه حکومتی شده‌اند و بر جایگاه چه پادشاهان بزرگی تکیه زده‌اند. همچنین باید از کوچ‌روی به یکجانشینی تبدیل شوند تا مورد قبول جامعه ایرانی قرار بگیرند. آشنا کردن حاکمان مغولی با فرهنگ و تمدن ایران فایده دیگری نیز به دنبال داشت و آن حفظ فرهنگ ایرانی در برابر عناصر مغولی، شمنی، بودایی و مسیحی است. به همین دلیل ایرانیان در دوره‌ای از موقعیت ممتازی برخوردار شدند. به عنوان مثال، در دوره گرگوز، ایرانیان میدان عمل بیشتری پیدا کردند. اقدامات گرگوز که همراهی جوینی را نیز به دنبال خود داشت، نقش مؤثری در تقیل میزان خشونت مغولان ایفا کرد.

۴-۳. حفظ و تثبیت مرزهای سنتی ایران

بدون شک نظم سیاسی استواری که -به گفته بارتولد^۱- ایلخانان ایجاد می کنند، نقش مؤثری در توجه مورخان ایرانی به مسأله هویت ایرانی داشته است (بارتولد، ۱۳۵۸)، چراکه این نظم سیاسی می توانست از کیان سرزمین ایران دفاع کند و منجر به حفظ تمامیت ارضی ایران زمین شود. بی دلیل نیست که مورخان پس از سقوط بغداد و مأموریت های موفق هلاکو، حدود تاریخی و جغرافیایی ایران را مشخص می کنند. بنابراین، استقلال سیاسی ایران در عصر ایلخانی باعث شد تا مورخان ایرانی، آن ها را به عنوان پادشاهان آرمانی و باستانی ایران معرفی کنند؛ پادشاهانی که از منظر خواجه رشید، حاکم سرزمین و قلمرو سنتی ایران هستند. قلمرویی که از هرات تا فرات را شامل می شد. بنابراین، کسب استقلال سیاسی در کنار توجه به مملکت ایران زمین مورد توجه مورخان این دوره قرار می گیرد. به عنوان مثال، مرعشی در تاریخ طبرستان، حکومت ابوسعید را این گونه توصیف می کند: «سلطان سعید ابوسعید بهادرخان خاتم سلاطین چنگیزی بوده و سلطنت ایران بدو مسلم و مفوض از سرای فنا بدارالبقا رحلت نمود. الحق هیچ پادشاهی را در هیچ قرنی این یمن و برکت نبود که او را بود چه در ایام دولت او در اطراف ممالک خلق در امن و رفاهیت بودند و دست متغلبان از ضعف و مساکین کوتاه و گرگ و میش در یک کنام با هم آرام داشتند و زبان روزگار دم بدم با آن پادشاه بلند مقدار این خطاب می کرد:

بدولت تو چنان ایمنست روی زمین
که خلق در شکم مادر است پنداری»
(مرعشی، ۱۳۶۳)

۵. مؤلفه های هویت ایرانی در دفتر دلگشا

۵-۱. نژاد و فره ایزدی

منظومه دفتر دلگشا ابتدا با نام و یاد خداوند آغاز می شود، سپس صاحب، علت تألیف این منظومه تاریخی را بیان می کند. بعد از آن نژاد ملوک شبانکاره تا ابراهیم خلیل را به رشته نظم می کشد. صاحب در این ابیات به صورت بارزی درصدد احیای هویت ایرانی و قلمروی ایران زمین است. وی در همین زمینه، نژاد ملوک شبانکاره را به ساسانیان می رساند:

1- Bartold, V.

به گوهر ز پشت یکی پاک زاد که ساسان بدش نام و ساسان نژاد
(صاحب، ۱۳۸۹)

در اندیشه سیاسی ایرانشهری، نژاد از الزامات شهریاری محسوب می‌شود و به همین دلیل صاحب در مورد ابوالقاسم پسر قطب‌الدین مبارز بار دیگر به این نژاد اشاره می‌کند:

ابوالقاسم آن شاه جمشید فرّ فریدون صفت شاه ساسان گهر
بفرمود سالار فرمانروا که بردند او را به اسم نوا
(همان)

حجم زیادی از دفتر دلگشا به قهرمان‌هایی همانند فریدون، جمشید، رستم و مقایسه آنان با ملوک شبنکاره اختصاص دارد. صاحب بارها ملوک شبنکاره را حتی از قهرمانان شاهنامه هم برتر می‌داند. صاحب با استفاده از تعابیر و واژه‌هایی با بار معانی مثبت به برجسته‌سازی گفتمان هویت ایرانی می‌پردازد:

که داراب بهمن بدی نام اوی همه نام داران بدی کام اوی
ز پشت یکی شاه شمشیر زن چو بهمن سرافزار و رویین تن
(همان)

در جایی دیگر می‌گوید:

مظفر به نام و مظفر گهر مظفر ظفر شاه جمشید فرّ
(همان)

بعد دیگر تأثیر شاهنامه بر دفتر دلگشا اشاره به داستان‌های شاهنامه است. صاحب در داستان جانو با نریمان به داستان بیژن و منیژه شاهنامه گریزی می‌زند. آنجا که نظام‌الدین محمود در کرمان در چاه اسیر است. دختر قلعه‌دار کرمان او را نجات می‌دهد و این تا حدودی با یاری کردن منیژه به رستم برای نجات بیژن اشاره دارد.

... نظام جهان شاه محمود نام
... بیامد یکی دختر پرنسگار
که در چاه زندان بد او را کنام
خرامان به بالین آن چاه سار
(همان)

یا اینکه در بیرون شدن نظام‌الدین محمود با لشکر شبانکاره به رزم لشکر غوزان، بار دیگر
آن را به جنگ بیژن با گراز که در دل داستان بیژن و منیژه قرار دارد، اشاره می‌کند:

ز پهلو برون شد شه سرفراز
چو بیژن خریدار جنگ گراز
(همان)

سواری چو رستم سمندی به زیر
برو پشت و یالش به کردار شیر
(همان)

صاحب همچین جانو را به بیژن تشبیه می‌کند و از زبان جانو، نریمان را از نژاد و گوهر
گرگین می‌داند که در شاهنامه نماد خباثت و فرصت‌طلبی است:

همان یاد دارم که گرگین پیر
تو از تخم گرگین بیداد گر
چه بد کرد با بیژن شیرگیر
من از گوهر بیژن پره‌نر
(همان)

صاحب شبانکاره‌ای در این راه از کهن‌الگوهای همانند سیاوش، رستم و اسفندیار
استفاده می‌برد. هنگامی که اتابک ابوبکر توسط پدرش به زنجیر کشیده می‌شود، او را به
اسفندیار تشبیه می‌کند. همان‌طور که اسفندیار در پیش دیده همگان نخست سرزنش شده،
بازداشت می‌شود، به غل و زنجیر کشیده می‌شود و در دز گنبدان زندانی می‌شود، همین
اتفاق برای اتابک ابوبکر نیز پیش می‌آید:

سراپای آن نامور شهریار
به زنجیر دیدش چو اسفندیار
(همان)

صاحب به تمجید از ملک اعظم نظام‌الدین با ابیات، استعارات و... می‌پردازد و معتقد است او صاحب تاج و تختی همچون تخت حضرت سلیمان بوده است و در فرّ و شکوه شاهی کمتر از فریدون و کیخسرو نیست. او در ادامه ذکر می‌کند که دولت ساسانی که مانند یگ گوه‌ر است، پیر شده است، اما دولت شبانکاره از همان گوه‌ر پیر تأسیس می‌شود:

چو گشت اسیری دولت خسروان گهر گشت پیر و صدف شد جوان
(همان)

صاحب، قطب‌الدین مبارز را این گونه می‌ستاید:

مبارز به نام و مبارز گهر مبارز شکن شاه جمشید فرّ
بدانست کامد سپاهی تمام زهر کشوری لشکری را به نام
(همان)

صاحب همچنین معتقد است که قطب‌الدین دارای جام گیتی‌نما بوده است که احوال خیر و شر عالم از آن معلوم می‌شد. صاحب در این باره ابیات به نسبت مفصلی ذکر می‌کند و می‌گوید که عده‌ای از شیران ایران‌زمین این جام را خدمت قطب‌الدین مبارز آوردند و قطب‌الدین دو روز و دو شب در کنار آن جام نشست، سپس سه منجم در کنار او نشسته و به او مشورت می‌دادند. صاحب در اینجا قطب‌الدین را به کیخسرو تشبیه می‌کند و معتقد است او همانند خسرو هنگامی که جام را به دست گرفت، قادر بود همه ستاره‌ها را بشمارد. هنگامی که قطب‌الدین به جام نگاه کرد، خبر از آینده شوم ایران‌زمین داشت. به همین دلیل اطرافیان و مشاوران شاه از او خواستند تا خاندان‌های کهن را از بین نبرد، چرا که روزی خواهد رسید که نام‌های بزرگان ناپدید خواهد شد و همه بزرگان این سرزمین با سختی و مشقت به هلاکت خواهند رسید. آنان در جام دیده بودند که این گروه که ظهور کنند نه اسلام و نه دین خدا باقی نمی‌ماند. این گروه از سوی مرزهای چین وارد مرز ایران‌زمین می‌شوند:

چو خسرو به دست اندر آورد جام که تا اختران برشمارد تمام
به جام بلور اندر افکنند چشم ز کار سپهر اندر آمد چشم

... بیایند از آن سو سواران چین
سپاهی گران تا به ایران زمین
بر و بوم ایران به شمشیر تیز
بگیرند و گیرد جهان رستخیز
(همان)

بعد از این توصیفات که صاحب از وضعیت بحرانی که برای ایران پیش خواهد آمد، اما
یک امیدواری هم به قطب‌الدین می‌دهد. او ذکر می‌کند که از نسل تو شاهی به حکومت
ایران خواهد رسید که می‌تواند همه جهان را بگیرد. این شاه یاد و نام بزرگان را بار دیگر
زنده خواهد کرد:

... جوانی دلاور سواری دلیر
ز تخم جهان شهریاران شیر
هم از تخمه دان توای شهریار
پدید آید این خسرو روزگار
(همان)

در جایی دیگر دربارهٔ جام گیتی‌نما قطب‌الدین مبارز می‌گوید:

چو خسرو به گرد اندر آورد پای
نگه کرد در جام گیتی نمای
(همان)

درباره به تخت نشستن مبارزالدین محمد، گوهر و نژاد او را حتی برتر از فریدون و جم
می‌داند و اشاره می‌کند که به نام خودش سکه ضرب می‌کرده است:

به گوهر فزون از فریدون و جم
به لشکر ز ضحاک تازی نه کم
سر از شهریاران برآورده سر
ز شاهان گیتی برآورده سر
... بزد سکه شهریاری به زر
بزد نوبت پادشاهی ز در
(همان)

یکی دیگر از ارکان اندیشه ایرانشهری، عنصر فره ایزدی است؛ همانند فردوسی که به
فره ایزدی و گوهر به عنوان جلوه این فره اهمیت زیادی داده است. صاحب شبانکاره‌ای نیز
معتقد است که پادشاهی همراه با فره ایزدی است و این فره ایزدی شامل همه انسان‌ها
نمی‌شود، بلکه در نژاد شاهان تجلی می‌یابد:

فرّ پادشاهی فرّ دیگر است نه با هرکس اندر جهان در خور است
(همان)

بنابراین، از دید صاحب، ملوک شبانکاره از نژاد شاهان باستانی ایران هستند و این فرّ را از آن به ارث برده‌اند. از این رو، صاحب اشاره می‌کند که حسوی نیای ملوک شبانکاره نخستین کسی است که از این فرّ برخوردار بوده است:

به شمشیر شاهی به فرّ و درم بیاراست شیراز را چون ارم
(همان)

بزرگی و فرّ و نژاد و هنر همو کرد پیدا در آن بوم و بر
(همان)

صاحب در جنگ اتابک با شاه مظفر، فرّه ایزدی شاه مظفر را علتی می‌داند که بدی به او اثری نمی‌کند و از خداوند به دلیل وجود فرّ ایزدی در شاه مظفر، امید رحمت دارد:

تو شاهی و با فرّه ایزدی که چشمت مبیناد روی بدی
(همان)

به فرّ تو دارم ز یزدان امید که رخشان کنم روی روز سپید
(همان)

به عبارت دیگر، از نظر صاحب شبانکاره‌ای فرّه ایزدی به شاهی می‌رسد که لیاقت و شایستگی دفاع از سرزمین ایران‌زمین را داشته باشد. یکی دیگر از مؤلفه‌های هویت ایرانی در اندیشه صاحب، عنصر سرزمین و جغرافیای ایران‌زمین است. صاحب با وجود توجه به جغرافیای محلی، اما درصدد است تا به بازیابی جغرافیای ایران‌زمین برآید. او در این اندیشه با برجسته‌سازی گفتمان هویت ایرانی در مقابل اعراب به نوعی غیریت‌سازی را ترسیم و مرزهای ایران‌زمین را تعیین می‌کند:

به جایی که ایران بود نام او
خجسته مرا خان و مان پدر
که دور از شما باد چشم عرب
که ویران مبادا سرانجام او
(همان)

۲-۵. عنصر سرزمین (تقابل ایرانی - تورانی)

تاریخ ایران از روزگاران باستان تا کنون، همیشه پیوند ناگسستنی با سرزمینی داشته است که در متن‌های کهن مذهبی اوستایی از آن با عنوان «ایران ویج» و بعدها «ایران زمین» یاد می‌شده است. در واقع بر پایه آثار تاریخی و اسطوره‌های ایران، تاریخ کشور همیشه با تلاش به منظور حفظ مرزهای ایران زمین در دوره باستانی و ممالک محروسه ایران در دوران اسلامی همراه بوده است (احمدی، ۱۳۸۸). صاحب شبانکاره‌ای هم بر عنصر سرزمین و جغرافیای ایران زمین تأکید دارد. او با وجود توجه به جغرافیای محلی فارس، تلاش دارد تا جغرافیا و مرزهای ایران زمین را نیز بازنمایی کند و در همین راستا از شهرهای ایران نام می‌برد و آنان را از یک نژاد و گوهر می‌داند:

سویلان و گیلان و مازندران
پس هفت سال اندر ایران زمین
همه هم نژادند و هم گوهران
به خاک اندر آمد سپهر برین
(صاحب، ۱۳۸۹)

چو جانوی چون سام ایران زمین
کز او تازه شد نام ایران زمین
(همان)

در چند جای کتاب دفتر دلگشا، مرزبندی میان ایران و توران را می‌بینیم. به عنوان نمونه هنگامی که اهل شیراز به قلعه استخر می‌روند تا ابوبکر سعد بن زنگی را از بند خوارزمشاه نجات دهند، این مرزبندی ایران زمین با توران زمین را مشاهده می‌کنیم:

محمد سرافراز سنجر گهر
کز ایران به توران سپاهی دلیر
که او بود سالار آن بوم و بر
رسیدند ناگه به کردار شیر

همه مرز توران به شمشیر کین گرفتند گردان ایران زمین
(همان)

شاعر به این مرزبندی می‌پردازد، اما هر دو را ایرانی و از یک نژاد و یک گوهر می‌داند. به عنوان نمونه، وقتی محمد خوارزمشاه علت حمله اتابک سعد را به خراسان می‌پرسد، او اینچنین پاسخ می‌دهد:

که من با تو هم گوهرم در نژاد نژادت بگویم که دارم به یاد
من و تو به گوهر یکی گوهریم همان گوهر نامور سنجریم
(همان)

بار دیگر در ماجرای درگیری میان پسران قطب‌الدین مبارز، صاحب مظفرالدین ملک را در قالب شاه ایران زمین در مقابل تورانیان قرار می‌دهد. شاهزاده مسعود به برادرش مظفرالدین ملک برای بار دوم نامه‌ای می‌نویسد و از قصدش برای رفتن به توران زمین (اتابکان) خبر می‌دهد:

یکی نامه فرمود شاه بلند به پیش برادر پر از بند و پند
... تو دانی و گنج و سپاه و نگین تو دانی و گردان ایران زمین
... من اینک شدم تا به ماچین و چین کنم خدمت شاه توران زمین
(همان)

هنگامی که اتابک ابوبکر سعد از وجود شاهزاده مسعود در دربار خود آگاه می‌شود از او استقبال گرمی به عمل می‌آورد و به شاهزاده مسعود از خصوصیات پدرش قطب‌الدین مبارز می‌گوید که شاهی نیکوکار و با فرّ و کَرّی بوده است. پس از اینکه مسعود با این واکنش اتابک مواجه می‌شود، شروع به تعریف و تمجید از اتابک می‌کند. بعد از این همه جا و در کنار هم قرار می‌گیرند. اتابک سعد هنگامی که همراه با شاهزاده مسعود از صید برمی‌گشتند از مسعود علت این امر را که حاضر شده است به خدمت او برسد می‌پرسد:

تو گویی که من تا به ماچین و چین
کنم خدمت شاه تورانیان
چرا خود نیاید تو را ننگ از این
روم پیش سالار توران زمین
بر شاه توران ببندم میان
که گویی کنم خدمت شاه چین
(همان)

اتابک از مسعود می پرسد که تا الان آیا از شاهان ایرانی کسی را سراغ دارد که به خدمت تورانیان درآمده باشد. شاهزاده مسعود در پاسخ به سؤال اتابک داستان سیاوش پسر کیکاوس را به میان می آورد که به درگاه افراسیاب پناه برد در حالی که قصد جنگ با پدرش را نداشت. او نیز همانند سیاوش به دلیل اینکه کسی قدر او را ندانسته چنین کاری انجام داده است:

نشاید که من با برادر به خون
مرا با برادر سر جنگ نیست
روم تا به جایی که مردان مرد
... ندیدی که فرزند کاووس شاه
چو ایران زمین شد بر او تار و تنگ
زبر برکشم خنجری آبگون
جهان بر جهان بین من تنگ نیست
بدانند قدرم به روز نبرد
سیاوش باهوش با دستگاه
بزد بر پدر رأی پیکار و جنگ
(همان)

اتابک سعد نیز در پاسخ به سخنان شاهزاده مسعود او را شاهی همانند رستم و پهلوانی می داند که دارای هنرهای فراوانی است، اما این را نیز به او گو شزد می کند که تو جوانی خام و بی تجربه هستی و باید به گفتار زال توجه کنی و گرنه کجا شاه ایران و توران زمین می توانند در خوشی و شادکامی کنار هم قرار بگیرند:

نگه کن که گرسیوز از کین و درد
بر او بر کمین کرد هنگام خواب
کجا شاه ایران و توران به هم
... ز تورانیان کس نجوید وفا
چه بد با سیاوش کاووس کرد
بدادش به شمشیر افراسیاب
بسازند شادان به هر بیش و کم
کز ایشان نیاید وفا جز جفا
(همان)

صاحب شبانکاره‌ای ظهور مغولان و چنگیز را نیز در قالب تورانیان بیان می‌کند. هنگامی که ابوبکر سعد در جام گیتی‌نما نگاه می‌کند، شاهی از توران زمین را می‌بیند که همه جهان را می‌گیرد و ایران زمین را به خاک و خون می‌کشد:

نگه کرد در جام گیتی‌نمای	ابوبکر دانا دل پاک رأی
... ز توران به ایران سپاهی بزرگ	درنده به کردار دیوانه گرگ
... شود بوم توران ز ایران نگون	به کردار طشتی پر از خاک و خون

(همان)

صاحب به حکیم فخرالدین مطرزی اشاره می‌کند که پیش شاه مظفر می‌رود تا برای صلح مشورت کند شاید بتوانند راه‌حلی برای برون‌رفت از این بحران پیدا کنند. او اشاره می‌کند که اگر تورانیان بدانند که میان ایرانیان اختلاف وجود دارد، سپاه فراوانی به سوی ایران می‌فرستند تا این سرزمین را تصرف کند. آنجاست که:

نماند کسی پیش او پایدار	نه سام و نه رستم نه اسفندیار
-------------------------	------------------------------

(همان)

بنابراین، تنها راه‌حل را در آن می‌داند که همه شاهان ایران زمین دست از کینه‌جویی‌ها و اختلافات بردارند و همه باید پشت یکدیگر باشند. اگر این امر اتفاق نیفتد عواقب سختی در انتظار ایرانیان و ایران زمین خواهد بود به طوری که:

نه کشور بماند نه تاج و نگین	نه موبد بماند نه آیین دین
نه خسرو بماند نه خسرو شناس	نه سالار اتابک نه گردان پارس

(همان)

صاحب هم از چنگیز به عنوان قراجو نژادی یاد می‌کند که از توران زمین به ایران می‌آید و به پیشه آهنگری چنگیز خان اشاره دارد:

فلک زیر شمشیر او گشت رام	که چنگیز مر او را نهادند نام
تمرچی بدش نام و سالار گشت	به ایران و توران جهاندار گشت

ز توران یکی مرد آذرپرست بیامد بسی دین شاهان شکست
قراجو نژادی به توران زمین که آهنگری پیشه بودش به چین
(همان)

صاحب در دفتر دلگشا به دنبال آن است تا اماکن، شهرها و مناطق ایران و جایگاه تاریخی آنان را بازگو کند به همین دلیل از اسطخر، اصفهان، بیستون، جیرفت، جهرم، شیراز، گیلان، مازندران و شهرها و مکان‌های مختلف دیگری به عنوان یک مؤلفه هویت ایرانی یاد می‌کند. صاحب همچنین در ابیاتی شرح حملات و جنایات مغولان را به تصویر می‌کشد و با ارائه تصویری منفی از مغولان و به ویژه چنگیز خان، آن‌ها را ستمگر، ویرانگر، دیو و... توصیف می‌کند:

سپاهی ز توران به ایران زمین فرستاد چون دیو ناپاک دین
سپهدار اینان یکی ازدها کز او دین تازی شود بی بها
(همان)

نه آرام ماند نه آرام گاه نه کشور بماند نه گنج و سپاه
از این پس بزرگی به ایران زمین نماند نه گنج و نه تاج و نگین
(همان)

البته این ایرانی‌گرایی صاحب بعد از اینکه قدرت شبانکاران در آستانه افول قرار دارد، رنگ می‌بازد و به تعریف و تمجید از مغولان می‌پردازد.

۶. همزادی دین و دولت

همان‌طور که اشاره شد یکی از عناصر هویت ایرانی دین‌مداری و به عبارتی درست‌تر همزادی دین و دولت است. تنسر در مورد پیوند میان دین و دولت می‌گوید: «دین و ملک هر دو به یک شکم زادند. هرگز از هم جدا نشوند» (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴)، چرا که اگر پادشاه بتواند نهاد دین را تقویت کند، نهاد سیاسی هم از نهاد دین مشروعیت و مقبولیت پیدا می‌کند. صاحب بر این باور است که پادشاهی که دین نداشته باشد در حد و اندازه حکمرانی بر سرزمین ایران نیست.

شهشبه که او نیست یزدان پرست سر و تخت و تاجش ببايد شکست
نه دین و نه دانش نه فرهنگ و رأی پیشیزی نیارزد چنین کدخدا
(صاحب، ۱۳۸۹)

یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در اندیشه سیاسی ایرانشهری، مفهوم «داد» است که نیروی تعادل‌بخش هستی و نشان لطف و رحمت الهی به شمار می‌رفت (رستگارفسائی، ۱۳۸۱). چراکه اگر پادشاهی داد و دین را همزمان داشته باشد همه چیز در جای خود قرار می‌گیرد. داد‌گری و عدالت پادشاه نقش مهمی در استمرار حکومت او دارد و به همین دلیل پادشاهان هنگام به تخت نشستن یکی از نخستین سخنان خود را بر مبنای داد‌گری استوار می‌ساختند. دین و داد شاه یکی از بنیادهای اصلی گفتمان اندیشه ایرانشهری در تفکر صاحب است:

بیارای آرایش خسروی چنان چون که گویند بر پهلوی
که دیدار شاهان فرخ نژاد بیاراید آرایش دین و داد
نظام ممالک به عدل اندرست که عادل بود شاه یزدان پرست
(صاحب، ۱۳۸۹)

به فرهنگ و فرّ و به مردی و داد جهان را به جز نام جانو مباد
(همان)

ابوبکر بن سعد زنگی نژاد خداوند دین و خداوند داد
(همان)

صاحب، همزادی و همراهی دین و داد‌گری را به عنوان مهم‌ترین مؤلفه برای پادشاهی عنوان می‌کند که اگر پادشاه این دو خصلت را داشته باشد همه از او فرمان می‌برند:

که ای دادگر شاه پاکیزه دین نهم سر به فرمان تو بر زمین
که دیدار شاهان فرخ نژاد بیاراید آرایش دین و داد
نظام ممالک به عدل اندر است که عادل بود شاه یزدان پرست
(همان)

صاحب، شاهان شبانکاره را شاهان ایرانی معرفی می کند و معتقد است آنان به آبادی و آبادانی ایران فکر می کردند و همین امر سبب شده است تا مردم هم قدر آن ها را بدانند و خوشحال باشند.

بیاراست کشور به آیین خویش	دلیران ایران پاکیزه کیش
بیاراست خود را سزاوار نام	پشیزی نیارزد چنین کدخدا
زن و مرد ایران همه بی نیاز	همه دل فروز و همه سرفراز
به فر بلند جهان شهریار	سپهر سپه خسرو روزگار
به سر برنهاد آن کیانی کلاه	سر از شهر ایران برآورد شاه

(همان)

یا اینکه هنگام بر تخت نشستن اتابک ابوبکر او را بسان کیخسرو پادشاه باستانی ایرانی، کلاه کیانی بر سر می گذارد. «به سر گذاردن کلاه کیانی» به زمینه ملی حماسه ایران اشاره دارد که هنگام بر تخت نشستن آن کلاه را با مراسم خاصی بر سر می گذاشتند:

به کردار کیخسرو دادخواه	به سر برنهاد آن کیانی کلاه
نشست از بر تختگاه مهان	پراکنده گشت این سخن در جهان

(همان)

این تشابه جویی و همسان سازی میان شاهان شبانکاره با پادشاهان باستانی ایران از سوی مؤلف دفتر دلگشا گاهی رنگ اغراق هم به خود می گیرد. به عنوان نمونه صاحب، حکومت مبارز را حتی برتر از تخت شاهی جم و فریدون و کیقباد می داند:

چنو تخت شاهی ندارد به یاد	ز جم و فریدون و از کیقباد
... سزاوار تاج است و تخت و نگین	که خسرو نژاد است و پاکیزه دین

(همان)

همچنین هنگامی که قطب الدین مبارز نامه ای می نگارد و به پسرش می دهد تا به اتابک سعد برساند، اتابک از محتوای نامه بسیار ناراحت می شود و پسر قطب الدین را استقبال

نمی‌کند و از او می‌خواهد که پیغامش را به پدرش برساند. در آن جواب نامه اتابک، قطب‌الدین را شبانی دلیر و گستاخ توصیف کرده بود و از او خواسته بود تا حد و اندازه خود را بداند. در اینجا بود که قطب‌الدین نسب خود را به فریدون نسبت می‌دهد:

... نیاکان ما با فریدون و جم	همه شهریار اندر آوازه...
تو او را شبانی همی خوانیش	چنین خوارمایه همی دانیش
شبانی نه عیبی بود پیش او	که شاه آفریدون بود خویش او
نه کیخسرو اندر شبانکارگی	به سر برد چندی به ناچارگی...
مهر نام شاهان چنین خوارمند	مکن گوهر شهریاران نژند

(همان)

۷. خردگرایی

یکی دیگر از مؤلفه‌های هویت ایرانی خردگرایی است. این مؤلفه از منظر صاحب شبانکاره‌ای قابل توجه است. از نظر صاحب، شاهی که تاج کیکاوس را داشته باشد، اما خرد نداشته باشد، ارزشی ندارد:

سپهد مبادا سبکساره سر	که زود اندر آید به خاکش گهر
گرش تاج کاووس بر سر بود	سر بی خرد چون سر خر بود

(همان)

در دفتر دلگشا، بسیاری از صفات وجود دارند که ماهیت اصلی آن تنها با همراه شدن خرد افزوده می‌شود. صاحب بین خرد و سعادت پیوند ناگسستنی برقرار می‌سازد. چنانکه پادشاه باید از خرد برای سعادت مملکت خود بهره بگیرد. از نظر صاحب شبانکاره‌ای اگر شاهی نتواند از خرد خود برای کسب سعادت بهره برد همانند کسی است که تاج خورشید را دارد، اما در تاریکی به سر می‌برد:

خرد پیش دولت گرامی بود	و گر چه به جای غلامی بود
سعادت خرد را دهد زور و فرّ	خرد پیش او چون ببندد کمر
خرد بی سعادت بداختر بود	گرش تاج خورشید بر سر بود

خرد بی سعادت نیاید به کار
خرد بی سعادت بلای تن است
به تنگی و سختی کشد روزگار
چو بندی که بر دست و پای من است
(همان)

در جایی دیگر می گوید:

خردمندی و فر و دین و هنر
دل و تیغ و بازوی کشورگشای
جهانداری تخت و تاج و کمر
نماند بماند نکویی به جای
(همان)

صاحب، ملک اعظم نظام‌الدین را با صفاتی مثبت می‌ستاید و او را به شاهان و پهلوانان شاهنامه مانند جمشید، فریدون، رستم و... تشبیه می‌کند و در برخی موارد او را برتر از پادشاهانی باستانی ایران می‌داند. همچنین معتقد است ملک اعظم نظام‌الدین دارای فرّ شاهی است.

چو او تاج شاهی ندیدست کس
به گوهر بنام و به شاهی تمام
به جز بر سلیمان نماند به کس
به لشکر چو رستم هزارش غلام
زجم و فریدون به فر و درم
خداوند تخت و کلاه و کمر
فریدون و جمشید و افراسیاب
نظام جهان شاه جمشید فرّ
ندیدند از این سان یل پاک زاد
(همان)

صاحب، اتابکان فارس و ملوک شبانکاره را جزو شاهان ایرانی می‌داند و درصدد است تا آنان را با دوره ایران پیش از اسلام منطبق کند و به همین دلیل است که او در جاهای زیادی از دفتر دلگشا برای ابوبکر بن سعد زنگی از عنوان شاه اسطخر استفاده می‌کند.

بفرمود تا شاه اسطخر فارس
ابوبکر بن سعد زنگی شناس
(همان)

گرفتند شیراز را در پلاس که رفت از جهان شاه اسطخر فارس
(همان)

اتابک ابوبکر یزدان شناس سر شهریاران اسطخر فارس
(همان)

بود کز فر شاه یزدان شناس اتابک سپهدار اسطخر فارس
(همان)

به عبارت دیگر، صاحب با این عمل خود، یاد و نام پادشاهان باستانی ایرانی را با افتخار یاد می‌کند.

۸. میراث فرهنگی

یکی از مؤلفه‌های هویت ایرانی، میراث فرهنگی است. میراث فرهنگی همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید به عنوان یک اندوخته انسانی به نسل‌های بعدی به ارث رسیده است. میراث فرهنگی نیز به شاخه‌هایی تقسیم می‌شود:

۸-۱. آداب و رسوم

یکی از این آداب و رسوم که صاحب شبانکاره‌ای به آن اشاره دارد، آداب سفارت و بار یافتن به نزد شاه و مراسم شادمانی در میان مردم است. به عنوان مثال، صاحب هنگام به تخت نشستن حسوی، نیای شبانکاره به چاووشان و درباریان اشاره می‌کند که چهل صبح به جشن و پایکوبی می‌پرداختند:

ز چاووش و دربان و از پرده دار ز لشکرکشان و ز سالار بار
ز درگاه خسرو چهل نای زر به ارکان شاهی شدندی سحر
(همان)

صاحب در ذکر تاجگذاری اتابک ابوبکر و به دست گرفتن شیراز، نحوه تاجگذاری و اجرای بار عام را توصیف می‌کند:

سران را سر از خاک مرگ پدر
سر گنج شاهنشاهی باز کرد
بیاراست شیراز را چون بهشت
بشستند و بخشیدشان تاج زر
به هرکس درم دادن آغاز کرد
غم و درد شیرازیان در نوشت
(همان)

۹. باورها

یکی از باورهای مهم در دفتر دلگشا تقدیرگرایی و بی‌اعتباری دنیا است.

ولیکن چه سود این همه درد و رنج
گهی برکشد مر تورا روزگار
که بس ریمنسست این سرای سپنج
گهی سازدت روزی مور و مار
(همان)

و در جایی دیگر می‌گوید:

که گیتی سپنج است و ما رهگذار
که گر شهریاری و گر پهلوان
مکن تکیه بر گردش روزگار
به خاک اندر آری گل ارغوان
(همان)


بحث و نتیجه‌گیری

منظومه دفتر دلگشا یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های تاریخی قرن هشتم هجری به‌شمار می‌آید که به وسیله صاحب شبانکاره‌ای با درون‌مایه‌ای حماسی به رشته نظم درآمده است. صاحب با الهام از شاهنامه فردوسی، تاریخ حکومت ملوک شبانکاره را از ابتدای تأسیس تا زمان حمله مغول تألیف کرده است. صاحب در صدد بازیابی مؤلفه‌های هویت ایرانی و مفهوم ایران‌زمین بود که پس از سقوط ساسانیان رنگ فراموشی به خود گرفته بود. وی در پرداختن به هویت ایرانی عناصر و مؤلفه‌های زیادی را مدنظر دارد. از جمله این مؤلفه‌ها می‌توان به سرزمین، میراث فرهنگی، تاریخ و تجارب گذشته و... اشاره کرد. در نظر صاحب تاریخ و گذشته تاریخی مهم‌ترین نقش را در احیا و بازسازی هویت ایرانی در دوران اسلامی داشته است.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Zekrollah Mohammadi  <http://orcid.org/0000-0002-6598-6937>
Amir Hossein Hatami  <http://orcid.org/0000-0001-7710-894X>
Mohsen Parvish  <https://orcid.org/0000-0002-4517-662X>

منابع

- آشوری، داریوش. (۱۳۸۷). *ما و مدرنیت*. تهران: صراط.
- احمدی، حمید. (۱۳۸۸). *بنیادهای هویت ملی ایرانی*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- استنفورد، مایکل. (۱۳۸۷). *درآمدی بر فلسفه تاریخ*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۶). *هویت ایرانی، تعال ملی، دین و تجدد*. تهران: سوره مهر.
- اسمیت، آنتونی. (۱۳۸۳). *ناسیونالیسم (نظریه، ایدئولوژی، تاریخ)*. ترجمه منصور انصاری. تهران: موسسه مطالعات ملی.
- اشرف، احمد. (۱۳۸۳). *بحران هویت ملی در ایران*. به کوشش حمید احمدی. تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۴۰). *مسئله و ممالک*. باهتمام ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. (۱۳۵۸). *ترکستان نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: آگاه.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۳). *پیکرگردانی در اساطیر*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شبانکاره‌ای، صاحب. (۱۳۸۹). *دفتر دلگشا*. به کوشش غلامحسین مهربانی و پروانه کیانی. شیراز: آوند اندیشه.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۸۱). *مجمع‌الانساب*. به تصحیح میر هاشم محدث. تهران: امیر کبیر.
- کاستلز، امانوئل. (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات، قدرت هویت*. ترجمه احد علیقلیان، افشین خاکباز و حسن چاووشیان. تهران: طرح نو.

مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۷). *هویت ایرانی و زبان فارسی*. تهران: انتشارات فروزان
میرمحمدی، داود. (۱۳۸۳). *هویت ملی در ایران*. تهران: موسسه مطالعات ملی.
میلر، دیوید. (۱۳۸۳). ملیت. ترجمه داود عزایاق زندی. تهران: موسسه مطالعات ملی.
نظنزی، معین‌الدین. (۱۳۸۳). *منتخب التواریخ معینی*. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر.
همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۷۳). *جامع‌التواریخ*. به کوشش بهمن کریمی. تهران: انتشارات
اقبال.

References

- Ahmadi, H. (2009). *Foundations of Iranian National Identity*. Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies. [In Persian]
- Ashouri, D. (2008). *We and Modernity*. Tehran: Sarat. [In Persian]
- Ashraf, A. (2004). *The Crisis of National Identity in Iran*. By Hamid Ahmadi. Tehran: Institute for Research and Development of Humanities. [In Persian]
- Barthold, V. V. (1979). *Turkestan Namah: Turkestan in the Era of Mongol Invasion*. Translated by Karim Keshavarz. Tehran: Agah. [In Persian]
- Castells, E. (2001). *The Age of Information, The Power of Identity*. Translated by Ahad Aliqolian and Afshin Khakbaz and Hassan Chavoshian, Tehran: New design. [In Persian]
- Hamedani, R. al-Din F. (1994). *Jame-Altavarikh*. By Bahman Karimi. Tehran: Iqbal Publications. [In Persian]
- Islami Nodooshan, M. A. (2007). *Iranian Identity, National Excellence, Religion and Modernity*. Tehran: Surah Mehr. [In Persian]
- Istakhri, A. I. I. (1940). *Al-Masalak and Al-Mamalak*. By Dr. Iraj Afshar. Tehran: Book Translation and Publishing Company. [In Persian]
- Miller, D. (2004). *Nationality*. Translated by Davood Azayag Zandi. Tehran: Institute of National Studies. [In Persian]
- Mir Mohammadi, D. (2004). *National Identity in Iran*. Tehran: Institute of National Studies. [In Persian]
- Moskoob, S. (2008). *Iranian Identity and Persian Language*. Tehran: Forouzan Publications. [In Persian]
- Natanzi, M. (2004). *Montakhab Al- Tavarikh*. By Parvin Estakhri. Tehran: Asatir. [In Persian]
- Rastegar Fasaee, M. (2004). *Sculpture in Mythology*. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian]
- Shabankarei, S. (2010). *Daftar Delgosha*. By the Efforts of Gholam Hossein Mehrabi and Parvaneh Kiani. Shiraz: Avand Andisheh. [In Persian]

- Shabankarei, M. Ibn A. Ibn M. (2002). *Al-Ansab Assembly*. Edited by Mir Hashem Mohaddes. Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Smith, A. (2004). *Nationalism (Theory, Ideology, History)*. Translated by Mansour Ansari. Tehran: Institute of National Studies. [In Persian]
- Stanford, M. (2008). *An Introduction to the Philosophy of History*. Translated by Ahmad Golmohammadi. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]

استناد به این مقاله: محمدی، ذکرالله، حاتمی، امیرحسین و پرویش، محسن. (۱۴۰۰). سیمای هویت ایرانی در منظومه دفتر دلگشا با تکیه بر بازآفرینی‌های شاهنامه فردوسی. *فصلنامه متن‌پژوهی ادبی*، ۲۵ (۸۹)، ۸۷-۱۱۴. doi: 10.22054/ltr.2020.36656.2448



Literary Text Research is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.